

## عدم تحریف قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ

اشکالی است در جریان عدم تحریف قرآن به زیاده یا نقیصه؛ یا جا بجا شدن لفظ و یا جا بجا شدن آیات و سُور؛ چه از طرف اهل کتاب و چه از طرف مسلمین. اهل کتاب می‌گویند شما مسلمان‌ها که قائل هستید قرآن تحریف نشده است؛ یکی از علل آن این است که خدا قرآن را برای مکلفان، تا آخر زمان تکلیف، ارسال فرموده است، آیا قادر است جلوی تحریف را بگیرد یا نیست؟ طبعاً قادر است. حال که قادر است اگر جلوی تحریف را گرفته است برای استمرار حجّت و حیاتی قرآنی است. خوب همین مطلب در کتاب‌های آسمانی قبل هم هست. چطور «بَأْتِكَ تَجْرُوبَائِي لَا تَجْرُ؟». چطور قرآن که کتاب آسمانی است؛ خدا بر خود واجب کرده است که او را از دستبرد تحریف حفظ کند، بر مبنای آیتی مانند: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر، ۹) و آیات دیگر؛ اما نسبت به کتاب‌های آسمانی دیگر تعهدی به حفظ نداشته است؛ این اشکال از طرف یهود و نصارا و از طرف گروهی از علمای اسلام که قائل به تحریف قرآن به نقیصه هستند ایراد شده است.

چون قرآن کتاب خاتم است وعده محافظت آن داده شده ولی این وعده درباره سایر کتب نبوده است

پاسخ این است که اولاً: چون قرآن کتاب خاتم است، وحی پایانی برای کل مکلفان است؛ تا آخر زمان تکلیف، اگر تحریف می‌شد، حجت بالغه الهی از بین می‌رفت و آیا می‌شود مکلفان، به کتابی که التقاطی است؛ مکلف باشند؟ به کتابی که وحی رحمان و وحی شیطان در آن مخلوط است؟ ولیکن در کتاب‌های قبل که موقت است چنین بلایی وجود ندارد.

اگر قرآن مورد دستبرد قرار بگیرد معجزه‌ی پیامبر خاتم نقض می‌شود و دیگر معجزه نیست

قرآن تنها معجزه‌ی اصلی خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) است، اگر به این معجزه دست بخورد چند اشکال در این کتاب وارد است: یک: حجت بالغه ناقص خواهد بود. حجت بالغه‌ی تبیین کننده‌ی احکام تکلیفی از برای کل مکلفان. دو: نقض اعجاز قرآن است. چون یکی از فرق‌هایی که بین قرآن و سایر کتاب‌های آسمانی است؛ این است که؛ سایر کتاب‌های آسمانی به خودی خود معجزه نیستند، بلکه معجزاتی مانند معجزات موسی و عیسی و سایر پیامبران صاحب کتاب (علیهم السلام) تثبیت کرده است که این‌ها رجال ربانی و وحیانی هستند، پس نخست، نظر معجزات برای تثبیت ربانی بودن و وحیانی بودن سخنان و اعمال این پیامبران است.

در بُعد دوم بایستی کسانی که پذیرفتند؛ که موسی و عیسی و مانند شان (از نظر این معجزات) وحیانی هستند لازمه‌ی این پذیرش این است که کتاب‌هایی را که این‌ها به عنوان وحی ابراز داشته‌اند قبول کنند. اما قرآن شریف دو بُعدی است؛ هم کتاب شریعت است و هم فرقان است. قرآن تنها معجزه کامل خالد مستمرّ الی یوم الدین است که هر چند علم پیش برود، هر چند عقل بشر، علم بشر، کوشش و کاوش بشر، در دانش‌های گوناگون پیش‌تر برود، قرآن بارزتر و ظاهرتر و ربّانیتش و وحیانیته‌ش آشکارتر می‌گردد.

روی این اصل اگر قرآن تحریف می‌شد این دو نقص بود: یک نقص: در بلاغ شریعت و ابلاغ شریعت. نقص دوم: در نفی اعجاز، چون اگر قرآن تحریف شده باشد اعجازی

هم در کارش نیست و اگر اعجاز نباشد دیگر مسلمان شدن و گرایش به شریعتِ آخرین وسیله‌ای ندارد. نه وسیله‌ی معجزات جسمانی که برای سایر پیامبران بوده است، و نه وسیله‌ی معجزه‌ای علمی که قرآن است. ولیکن کتاب‌های آسمانی دیگر که معجزه نیستند، اگر تحریف شده‌اند دارای جهاتی چند است که خدا جلوی تحریف تحریف کنندگان را نگرفته است.

اگر قرآن تحریف می‌شد دیگر حجّت بالغه‌ی الهی وجد نداشت

یک: اگر مثلاً اسفار پنج‌گانه‌ی تورات احیاناً تحریف شده است، کتاب‌هایی که بر پیامبران بعدی مانند سلیمان، داوود، اشیاء، ارمیاء، حبقوق (علیهم السلام) و سایر کتاب‌هایی که بر انبیاء اسرائیلی دیگر که نازل شده است؛ بیانگر تحریفات است. تبیین می‌کند؛ فلان آیه تحریف است فلان آیه بشری است، فلان آیه رحمانی است. بنابراین خدا تضمین کرده است حفظ وحی کتاب‌های قبلی را با تبیین‌هایی که در کتاب‌های وحیانی بعد شده. اما نسبت به قرآن، بعد از قرآن کتاب وحیانی وجود ندارد تا اگر در قرآن تحریفی اتفاق افتاد آن را تبیین کند، بلکه قرآن خودش مُهیمِن است و مبیّن است نسبت به کل تحریفاتی که در کتاب‌های آسمانی اتفاق افتاده است.

اگر مکلفین در تورات و انجیل دقت کنند می‌توانند تحریفات خلاف عقل و علم و حس را تشخیص دهند

در ثانی، در خود تورات چنان‌که تحریفاتی است، در خود انجیل و خود کتاب‌های آسمانی قبل، که بعداً تحریفش بیان شده، در خود این‌ها هم اگر مکلفان به این کتب آسمانی دقت کنند و بررسی کنند، وحی شیطانی را از وحی رحمانی می‌فهمند.

وحی رحمانی درخشان است، چون با عقل انسان، علم انسان، فطرت انسان، با موازین انسانی راست‌نگر انسان موافق است. بنابراین آیاتی که بر خلاف توحید، بر خلاف نبوت، بر خلاف معاد، بر خلاف عدل، بر خلاف عقل است، خودشان بیانگر این هستند که این‌ها رحمانی نیستند و شیطانی هستند.

تحریف تورات و انجیل خود رمزی است برای یهود و نصارا که پی جوی حجت بالغه الهی باشند

سه: اصولاً تورات و انجیل و سایر کتاب‌های آسمانی، اگر اصلاً تحریف نمی‌شد، این خود رمزی بود بر بقا و استمرار یهودیان و نصرانیان بر شریعت تورات و انجیل. اما این تحریف شدن، موجب است که این‌ها پی‌جویی کنند از کتابی آسمانی که هرگز تحریف نشده است. بنابراین درست است که تحریف شدن کار غلطی است و کار شیطانی است، اگر چه خدا جلوی این کار شیطانی را در کتاب‌های بعد گرفته است، و در خود این کتاب‌ها اگر دقت نکنید نگرفته است، اما یک مصلحتی است در این که خدا جلوی تحریف‌ات اصلی این کتاب‌های آسمانی را نگرفته است، و آن این است که این یهودیان و این نصرانی‌ها مجبور شوند و مضطر شوند و پی‌جویی کنند و بررسی کنند، و کتابی آسمانی و غیر محرف (تحریف نشده) که حجت بالغه است را بیابند. بنابراین این اشکال یهودیان و نصرانیان و اشکال بعضی از علمای اسلام که بر عدم تحریف قرآن گرفته‌اند، این اشکال برطرف شده است.

قائلین به تحریف قرآن، فقط قائل به تحریف به نقیصه هستند

وانگهی آیاتی یا سوره‌هایی که مدعیان تحریف قرآن به ما نشان داده‌اند که این‌ها در قرآن بوده است و بعداً حذف شده است، چون قائلین به تحریف در میان مسلمانان فقط در بُعد نقیصه قرآن است، در بُعد اضافه نیست مگر بسیار کم و کم‌رنگ، مانند کسانی که گفته‌اند سوره‌ی ابولهب از قرآن نیست، به قرآن اضافه شده برای این که لعن به عموی پیغمبر بشود و پیغمبر ناراحت بشود، و حال این که اگر سوره‌ی ابولهب در قرآن وارد نمی‌شد این بدتر بود. خدا می‌خواهد بگوید؛ ابولهب که عموی پیغمبر است، عمو بودن پیغمبر دلیل بر سعادت و نجات نیست بلکه خدا، عموی پیغمبر را هم در سوره خاص ابولهب لعن می‌کند.

حاجی نوری در فصل الخطاب ۱۹ جمله آورده و گفته این‌ها آیاتی بوده‌اند که از قرآن حذف شده‌اند!

در آیاتی که می‌گویند در قرآن بوده و نقیصه است، حاجی نوری در کتاب فصل الخطاب، ۱۹ آیه ذکر کرده است که در مقدمه‌ی تفسیر الفرقان از صفحه ۴۴ به بعد این‌ها ذکر شده. مطلب حقیقی این است که؛ کسانی که این آیات را جعل کرده‌اند و ادعا کردند که از قرآن بوده و حذف شده، هیچ دلیلی بر این مطلب ندارند مگر دلیلی علیل. برای این‌که خود این آیاتی را که ادعا کرده‌اند از قرآن حذف شده است؛ خود این آیات نمایان‌گر است که این آیات اصلاً عربی نیست، نه از نظر لفظی نه از نظر معنایی درست نیست، و حتی اگر هم از نظر لفظی و معنوی درست باشد، خود این آیات نشانگر این هستند که قرآنی نیستند. چون قرآن، آیات ربانی است؛ «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ» (عنکبوت، ۵۱) خود قرآن، بینه‌ی کافی و حجت بالغه‌ی الهی است بر این‌که و حیانی است، اما این آیات ۱۹ گانه‌ای که ادعا شده است در قرآن بوده و حذف شده است! خود این جملات دلیل بر جعل است. دلیل است بر دروغ، دلیل است بر ادعای بی‌ربط، چون هم از نظر لفظ غلط دارد، هم از نظر معنا غلط دارد، و حتی اگر غلط معنوی و لفظی نمی‌داشت، خود این جملات، فریادگر بر این حقیقت است که وحی نیست، این فکر عادی بشری است.

همه جملاتی که حاجی نوری نقل کرده از غالیان است؛ می‌گویند اسم علی (ع) در قرآن بوده و حذف شده است!

حالا؛ یک سیر مختصری کنیم؛ عدد ۱۹ عدد زبانه‌ی جهنم است که «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» (مدر، ۳۰)، و نوزده آیه به خیال خودشان ذکر کرده‌اند که این‌ها در قرآن بوده است اما بعداً حذف شده! مثلاً «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَاَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ» (آیه جلعی)، این آدمی که این حرف را زده است، اگر به قرآن مراجعه می‌کرد می‌فهمید که؛ «الَّذِينَ ظَلَمُوا» (بقره، ۵۹) همان یهودی‌ها هستند که آیات قبل و آیات بعد نشانگر این است که این آیه، توبیخ یهودیان ظالم است و این یهودیان که پیغمبر را قبول نداشتند به آل پیغمبر ظلم کرده‌اند؟! وقتی که اصل را قبول نداشتند به اصل ظلم کردند دیگه جایگاهی

برای آل باقی نمی ماند که بخواهد بگوید «آل محمد». اینها اصرار دارند آل محمد و علی و ولایت نصّاً در قرآن بوده و افتاده است. و اینها از غالی ها هستند. که اینجا در تفسیر هم نوشته ایم: «والذین ظلموا هنا هم جماعة لليهود حيث ظلموا انفسهم ونبیهم فبدلوا قول الحق حطّه» که در بحث «حطه» (بقره، ۵۸) است که «وقولوا حطّه» به اینها گفته شد «حطّه» یعنی خضوع کنید و وارد بیت المقدس بشوید. گفتند: نخیر تو با خدایت به بیت المقدس بروید و با عمالقه جنگ کنید، وقتی که صلح شد و اصلاح شد و زمین درست شد ما می آییم. اصلاً این بحث نه بحث محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است نه بحث آل محمد است، بلکه اینها ظلم کردند به کلام خدا و ظلم کردند به خودشون! و این چه ربط دارد به اینکه آل محمد در کار باشد؟!

آیه جعلی دوّم: «بئسما اشتروا به انفسهم ان يكفروا بما أنزل الله في علي» (آیه جعلی)، اینهم مربوط به یهودی ها است که «فی علی» را اینها اضافه کرده اند.

سه: می گویند: «ولتكن منكم ائمة...» (جعل) به جای آیهی «وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران، ۱۰۴)، آیا امر به معروف و نهی از منکر فقط مربوط به ائمه است؟ یعنی این واجب اختصاصی مربوط به ائمه معصومین است فقط؟ نخیر! بر حسب کلّ شرایع الهی امر به معروف و نهی از منکر از واجبات غیر تعیینی است. واجبات کفای بر کلّ من فیهم الكفاية واجب است، کما این که صلوات و صوم، علی الاعین، واجب است و در اختصاص پیامبران نیست، همچنین امر به معروف و نهی از منکر بر حسب آیات قرآن، آیاتی توراتی، آیاتی انجیلی، آیاتی از کتب اصلی و فرعی عهدین، این مربوط به کل مکلفان است.

چهار: می گویند «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ فِي وَايَاتِ عَلِي» (جعلی) به جای آیهی: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ» (نساء، ۱۷۰)، این یعنی چه؟ یعنی پیغمبر به حق، فقط رسالتش درباره ولایت علی است؟! مثل یحیی! یحیی (علیه السلام) که حقاً منادی و ندا کننده ی رسالت و بعثت مسیح بود؛ اینها هم همین طور کردند که: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ

فی ولایت علی! یعنی رسالت رسول بالحق، فقط در ولایت علی است. و راجع به معاد و توحید و نبوت و رسالت خودش نیست.

پنج: می گویند: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلْنَا فِي عَلِيٍّ نُورًا مَبِينًا» (جعلی) به جای آیهی: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ» (نساء، ۴۷)، (با خنده) بابا اینها هنوز به پیغمبر ایمان نیاورده اند!

شش: می گویند: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ الَّتِي عُقِدَتْ عَلَيْكُمْ لَامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ» (جعلی)، به جای آیهی: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده، ۱) خوب بعد از این آیه حرمت محرّمات است و حرمت محرّمات اُکلی (خوردنی)، این چه ربطی دارد به ولایت امیرالمؤمنین؟ بله «الیوم اکملت لکم دینکم» از باب این که عقدی از عقود اصلی است، چون عقود یا عقود اصلی است یا عقود فرعی. عقود اصلی سه گانه توحید، نبوت و معاد است و عقد ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام)، عقدی است که استمرار نبوت است.

هفتم: می گویند: «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ» (جعلی) به جای آیهی: «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (مائده، ۶۷) اصلاً اسماء ائمه در قرآن وجود ندارد، یکی از اعتراضاتی که می کنند این است که ائمه اگر حق هستند، اگر ولایت ائمه ثابت است چرا در آیات قرآن ذکر نشده؟ می گوئیم: اصلاً ذکر اسم در قرآن، دلیل نیست. زید ذکر شده است، ابولهب ذکر شده، خوب ذکر شده، بد ذکر شده، مثلاً یک کشیشی پرسید که این که در قرآن مریم (سلام الله علیها) بارها ذکر شده و فاطمه‌ی شما ذکر نشده آیا دلیلی بر این نیست که مریم ما مقدم است بر فاطمه‌ی شما؟ گفتم نخیر! برای اینکه در قرآن هیچ اسم زنی ذکر نشده و مریم (سلام الله علیها) ۲۱ مرتبه ذکر شده برای دفاع از او. چون تهمت وقیحی به مریم (سلام الله علیها) زده اند در قرآن از او دفاع شده است. عیسی هم ذکر شده است، ولیکن مریم مادر عیسی را ذکر کرده اند برای دفاع از او، ولذا در قرآن؛ اولاً: اسم هیچ زنی از زنان پاک و با ایمان درجه‌ی اول نیامده است. مثلاً آسیه بنت مزاحم، در قرآن با عنوان «امرات فرعون» (قصص، ۹) آمده است و اسم آسیه در قرآن نیست.

ثانیاً: اگر در قرآن هزارها بار اسم علی (علیه السلام) ذکر شود این دلیل نیست، چون علی زیاد است. حسن زیاد است و... فقط خصوصیتی که برای استمرار خلافتِ معصومانه رسول است؛ این خصوصیات در آیات بسیاری ذکر شده است. از جمله آیه‌ی سوره فاطر: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (فاطر، ۳۲) که بحثش مفصل است.

هشتم: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَعَلَىٰ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (جعلی) به جای آیه‌ی: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد، ۷)، آیا این قابل قبول است؟! خداوند به پیامبر می‌فرماید: تو منذری، تو منذر رسالتِ اخیر هستی و برای هر قومی هادی‌ای هست؛ چه رسول باشد، چه امام باشد، چه عالم غیر رسول و امام باشد. هادی اعم است از؛ هادی رسالتی، هادی رسولی، هادی امام معصوم، هادی غیر معصوم. بنابراین «وعلى لكل قوم هادٍ» اولاً علی (علیه السلام) لكل قوم نبوده است [..] پس لكل قوم، کلیت مهدی بودن هر قومی را تا یوم القیامة شامل است که شامل حضرت علی (علیه السلام) نمی‌باشد.

تمام جملاتی که در تحریف قرآن ذکر شده همه از لحاظ علمی و ادبی دارای نقص و تناقض است

و همچنین آیات دیگر. اصولاً چنان که دیروز عرض کردم، ادعای تحریف، ادعایی است خالی از هر دلیلی و هر دلیلی که آورده‌اند علیه خودشان است. کل آیات قرآن و آیات خاصی از قرآن، دلیل است؛ این آیات قرآن در کل و خود آیاتی که دلیل بر عدم تحریف است در بعضی، کلاً دلیل بر این است که؛ قرآن کتابی است معصوم از خطأ، معصوم از جهالت، معصوم از تناقض و معصوم از تحریف، چه تحریف به زیاده چه تحریف به کم.

و این ادعایی است که بعضی از جهال از مسلمانان کرده‌اند، روی خیالات غلوّ تشیع، کما این که بعضی از جهال سنی هم این کار را کرده‌اند مثلاً: «الشیخ و الشیخه إذا



زینا فرجموهما البتة!» (جعلی) خوب این جمله داد می‌زند که عربی فصیح هم نیست. (خنده). این خودش بیانگر است که جعل است.

اگر آیه‌ای از قرآن در نهج البلاغه باشد کاملاً آشکار است که این جمله با بقیه متن تفاوت دارد

فرض کنید که اگر یک آیه قرآن، یا یک نصفه از آیه قرآن در نهج البلاغه باشد، کسی هم که عربی نمی‌داند و فارس است می‌فهمد که این غیر از آن است، این جمله خودش بیانگر است بر این که این عبارت غیر از بقیه متن است. با اینکه نهج البلاغه ابلغ و افصح کلام بشری بعد از پیامبر اکرم است.

بنابراین صحبت کردن در این موضوع توضیح و اوضاحت است و اگر ما صحبت می‌کنیم به این دلیل است که این غلط‌های اصلی و فرعی، غلط‌های ادعایی، غلط‌های خودی و غلط‌های غیری که نسبت به قرآن در بُعد تحریف، جا بجا شدن، ظنی الدلاله بودن، تمام این‌ها حسابش روشن است، فقط بر مبنای لغت عربی! کسی فقط لغت عربی بلد باشد، می‌فهمد که این عربی‌تر است یا آن عربی‌تر است.

اگر قرآن بر خلاف ادبیات ظاهری مطلبی بگوید؛ اصالت با قرآن است چرا که بلاغت و فصاحت قرآن در اوج است

مثلاً یک کاری که اخیراً مسیحیان کرده‌اند و ما در حال جواب دادن به ایشان در اینترنت هستیم، می‌گویند که: در قرآن، فلان جا، مفعول مرفوع است در فلان جا فاعل منصوب است! و جوابی که ما دادیم و در اینترنت هم پخش می‌شود، این است که اگر کسی در برابر شما ده متر بپرد، و بعد ادعا کند که من قبلاً یک متر پریده‌ام آیا شما سخنش را قبول نمی‌کنید؟! حالا، قرآن که بر حسب اعتراف کلّ عرب‌ها، چه مسلمان چه مسیحی، در حدّ اعلاّی فصاحت و بلاغت است، ولو غیر مسلمان که قبول ندارد وحی است؛ ولیکن همین غیر مسلمان که قبول ندارد وحی است، مثل حداد بیروتی، که چهارده کتاب نوشته و خواسته اثبات کند که القرآن نسخه عربیة

من العهدين (قرآن نسخه عربی از کتاب‌های آسمانی قبلی است!)، ولیکن در اعلا درجه‌ی فصاحت و بلاغت بودن آن، هیچ شکی ندارد.

این قرآن که بالاترین محور فصاحت و والاترین محور بلاغت است؛ که حتی بُلغا و فُصحاى بسیار قوی در مقابلش زانو زدند، آیا این قرآن توانایی ندارد که فاعل را مرفوع کند یا مفعول را منصوب کند؟ بنابراین آنجایی که شما گیر دارید که مثلاً عطف به مفعول مرفوع شده، یا عطف به فاعل منصوب شده! وجهی دارد. وجهی است که یا می‌دانیم یا نمی‌دانیم. اگر نمی‌دانیم مثال این است که ما که ندیده‌ایم فلانی یک متر بپرد ولی دیده‌ایم که ده متر می‌پرد، خوب کسی که ده متر می‌پرد، یک متر را نمی‌تواند؟! کسی که این قدر فصیح است و این قدر بلیغ است، یک عرب است که قرآن را نوشته، و قبول هم ندارید که خداست، حالا این کسی که قرآن را نوشته، آیا این عرب از اخفش (یکی از ادبای عرب) کمتر است؟! از سیبویه (یکی از ادبای عرب) کمتر است؟! از کسانی که لغت عربی و ادبیات عربی بلد هستند کمتر است؟! بنابراین همان‌طور که اگر از اخفش مطلبی بر خلاف ادب عربی از سیبویه ببینند می‌گویند قبول است، چون این رأی است آن هم رأی است. خوب همین‌طور در مورد قرآن اس.، قرآن به طریق اولی و به طریق اعلا به طریق اوفر، به طریق اظفر، وقتی در بالاترین درجه بلاغت و بالاترین درجه فصاحت عربیت است، اگر یک جایی گیر کردیم، باید بدانیم که این مطلب به نظر صاحب قرآن که او هم عرب بوده (برای کسانی که از طرف خدا بودن قرآن را قبول ندارند)، و شکی نیست که اگر صاحب قرآن خدا نباشد پس یک عرب است و البته اَعْرَبِ از کلّ عرب است، افصح و ابلغ است، کسی که اعراب و افصح است و ابلغ است از کل عرب‌ها، آیا او در این که فاعل مرفوع است اشتباه می‌کند؟ مفعول منصوب است اشتباه می‌کند؟

بنابراین این بلایی است که از روی جهالت‌ها و نادانی‌هاست. بعضی از روی عناد است، مثل کفار. بعضی از روی قصور و تقصیر است مثل حاجی نوری و غیره، که آمده‌اند وقت‌شان را صرف کرده‌اند و وقت گروهی را هم تلف کرده‌اند...

ماجرای حاجی نوری و فصل الخطاب او آبروی قرآن را در جهان و آبروی شیعیان را در بین مسلمانان برد

به یاد دارم وقتی که در مکه بودم شیخ عبد الله بن حُمَید گفت که یکی از علمای شما یک کتابی نوشته است و گفته است که این قرآن تحریف شده، بنابراین رافضی‌ها که البته شما را رافضی نمی‌دانیم، شما غیر رافضی‌ها هستید، این‌ها قرآن را غیر از این قرآن می‌دانند. به ایشان گفتم؛ همین قرآن را، عین همین قرآن را ما هم قبول داریم، و آن کسی که این کتاب را نوشته اصلاً مسلمان نبوده، و کتابش را در عهدِ میرزای بزرگ شیرازی به دریای خزر ریختند. میرزای شیرازی دستور داد که این فصل الخطاب را هر چه بود جمع آوری کردند و به دریای خزر ریختند. بنابراین مسلمان نبوده و اگر هم مسلمان بوده، مسلمان بی‌شعوری بوده، همان‌طور که در میان شما سنی‌ها، سنی بی‌شعور هست، یهودی بی‌شعور هست، مسیحی بی‌شعور هست، شیعه بی‌شعور هم هست، و آن قدر بی‌شعور است که افتضاح کرده و خودش هم متوجه بوده است که افتضاح کرده، و لذا بعد هم توبه کرده است و به حاج شیخ آقابزرگ تهرانی گفته است که من ردّ این کتاب را هم نوشته‌ام. من به شیخ آقابزرگ صاحب الذریعه، بعد از این که بحث زیاد کردیم با ایشان، گفتم که چرا ایشان این را نوشت. گفت که بعد یک جزوه‌ای نوشت بر ردّ این. گفتم اولاً این جزوه چاپ نشده و ثانیاً این کتاب در کلّ دنیا پخش شد بعد به دریای خزر رفت، و این کتابی که بعد ایشان نوشته اصلاً پخش نشده است، پس این یک گناه بزرگی است و من تا کنون فاتحه بر ایشان نخواندم و نخواهم خواند.

[مطالب کتاب چه بوده است؟]

چرت و پرت. یک کتاب قطور حدود ۵۰۰ صفحه، که روایات پشت روایت نقل کرده که «فی علی» در قرآن بوده و حذف شده!!

[۱۲۰۰ روایت جمع کرده است!]

[اسم کتاب چیست؟]

اسم کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب!»

[کتاب در بازار نیست؛ شما خودتان کتاب را دیده‌اید؟]

بله. من نسخه‌ی خطی آن را دیده‌ام به خط خود حاجی نوری. دیروز عرض کردم که ایشان آیه‌ی «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» را این طور نقل کرده: «انا أنزلنا الذكر وإننا له حافظون»!! تاکیدات را انداخته، نَزَّلْنَا را أَنْزَلْنَا کرده، بعد هم در قرآن جستجو کرده و آیه‌ی «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا \* رَسُولًا» (طلاق، ۱۰) پیدا کرده، و استدلال کرده که این آیه هم که گفته «إِنَّا أَنْزَلْنَا» پس منظور رسول است! خوب این چند جواب دارد. اول این که آیه قرآن «نَزَّلْنَا» است و نه أَنْزَلْنَا! وانهگی آیا حفظ رسول، حفظ قرآن است، یا حفظ قرآن حفظ رسول است؟! رسول را باید از چه حفظ کرد؟ رسول در بُعد جانی و جسم؟ که خدا خودش رسول را میراند! پس حفظ رسول در بُعد جانی در بُعد محمدیت، در بُعد جسمی، مالی و این حرف‌ها نیست و در بُعد رسالت است. آیا اصل رسالت رسول قرآن هست یا نه؟ خوب، اگر قرآن از تحریف مصون بماند، رسول و ائمه و مسلمین تا یوم القيامة محفوظ است. و اما اگر رسول محفوظ بماند، و تا ابد الدهر زنده بماند و قرآن تحریف شود، پس رسالت رسول ضایع شده است. اگر رسول محفوظ بماند و زنده بماند و هیچ اذیت نشود، و نمیرد ولیکن قرآن ضایع و تحریف شود بنابراین رسالت رسول محفوظ نمانده است.

حالا، در دوران امر، به این آقایان غیر عاقل می‌گوییم؛ آیا بین حفظ قرآن و حفظ رسول کدام اهم است؟ یا هر دو حفظ شوند؛ یا قرآن حفظ شود و رسول وفات کند، یا رسول بماند، قرآن تحریف شود؟! اگر هر دو بمانند که هر دو ماندنی نیستند. چون پیامبر «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (زمر، ۳۰)، وانگهی؛ دوران رسالت وجودی رسول که ۲۳ است اگر کافی نبود؛ آیا خدا می‌توانست رسول را نگه دارد یا نه؟ چرا خدا جلوی آتش ابراهیم را گرفت؟ چون رسالت ابراهیم هنوز تمام نشده بود، خدا جلوی آتش ابراهیم گرفت. حالا، اگر بعضی خیال کنند که اگر پیغمبر هنوز زنده بود، بر او هنوز هم وحی نازل می‌شد؛ بنابراین تصور معلوم می‌شود که قرآن کتاب خاتم نیست!! و رسول رسول خاتم نیست!! قرآن کتاب خاتم است و رسول، رسول خاتم است، پس

قرآن در بُعد قرآنی باید خاتم باشد، تمام گفتنی‌های مکلفین باید در قرآن باشد، رسول هم باید در عرض ۲۳ سال تمام گفتنی‌های وحیانی، الی یوم الدین باید برایش بیان شده باشد.

بنابراین ماندن رسول تا مدت معینی است که رسالت قرآنی و رسالت سنتی را تبیین کند. اما اگر قرآن تحریف بشود، هم رسول تحریف شده است، هم شریعت تحریف شده است. بنابراین تحریف قرآن، تحریف کلّ دین است، ولیکن در وفات رسول یا کشته شدن رسول، در بدر شدن و هجرت کردن، رسالت از بین نرفته است، بلکه با کوشش‌ها و زحمات‌ها و اذیت‌ها این رسالت قرآنی محفوظ مانده است، در مکه، در مدینه، در جنگ و در صلح.

ما ادله بسیار زیاد داریم که باید در مورد آن‌ها بیشتر بحث کنیم. ولیکن امروز خسته شدم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

[چطور در مورد تورات و انجیل شما فرمودید که اگر ما با عقل سلیم آن‌ها را مقابله کنیم، آیاتی دارند که مخالفت با عقل و علم دارد. اما سوالی که نفهمیدیم این است که به هر حال یک مسلمان در یک محیط مسلمان رشد می‌کند و یک مسیحی هم در یک محیط مسیحی، یک مسلمان با عقاید اسلامی رشد می‌کند و همین‌طور بالا می‌آید، با این عقیده که قرآن از طرف خداست و تحریف نشده، و آن مسیحی هم در آن محیط بالا می‌آید. بنابراین در واقع مسیحی هم، با نگاه خودش به قرآن می‌نگرد و بعضی آیات قرآن را با عقل خود و با فطرت خود در تضاد می‌بیند]

در قرآن حتی یک کلمه برخلاف فطرت و عقل و علم و حس و حتی ادب عربی نیست

هرگز این‌طور نیست، حتی یک آیه در قرآن نمی‌یابید که با عقل یا فطرت یا علم مغایر باشد ولیکن در تورات و انجیل در دایرة المعارف فرانسوی نوشته است که پانصد نفر از علمای مسیحی در این کتاب شرکت دارند [..] در این ده جلد دایرة المعارف نوشته است که در تورات و انجیل، حداقل صد هزار و حداکثر یک میلیون غلط وجود دارد! خودشان اعتراف دارند، و نمی‌توانند اعتراف نکنند چون تناقض‌هایی خلاف علم و عقل و حس در آن هست.

ولی در قرآن حتی نصف آیه و حتی یک کلمه که در طول ۱۴ قرن کسی اثبات کرده باشد، خطا نیست. نه تنها خلاف عقل و علم و حس ندارد بلکه یک کلمه حتی بر خلاف ادب عربی نیز در آن نمی‌توان پیدا کرد. بنابراین خود تورات و انجیل نماینگر تحریف است. که «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ» (مانده، ۴۱).

[منظور این بود که اگر در محیط اسلامی رشد کنیم یک نگاه به قرآن داریم و اگر در محیط مسیحی باشیم یک نوع دیگر. مثلاً همین اشکالی که علمای مسیحی به آیه سوره فصلت گرفتند]

نخیر، اگر مسلمان دقیقی باشیم درست جواب می‌دهیم، اما اگر مسلمان رقیق باشیم و مسلمان دقیق نباشیم مثل شیخ طوسی آن‌طوری جواب می‌دهیم که هیچ کسی قبول نمی‌کند. از نظر ادبی حرفشان قابل قبول نیست. ولیکن حرفی که خود آیه می‌زند قابل قبول است. که بحثش را باید بعداً داشته باشیم که «قُلْ أُنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ \* وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكْ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّانِلِينَ» (فصلت، ۹-۱۰)، ایشان می‌گویند یعنی فی تتمه أربعة أيام! یعنی آن دو روز در این چهار روز است. این چند تا اشکال دارد.

[مقصودم بیان این آیه نبود. منظور این که نوع نگاه فرق می‌کند]

اگر ما نگاه معصومانه دقیق بر مبنای تکلیف بکنیم، مسیحی باشیم انجیل را کنار می‌گذاریم، یهودی باشیم تورات را کنار می‌گذاریم، و اگر مسلمان باشیم قرآن را می‌بوسیم. اگر نگاه ما از روی قصور و تقصیر و عناد نباشد؛ آن‌گاه با حذف تحمیل‌ها، با حذف پیش فرض‌های غلط و غیر مطلق، و با حذف توقعات غلط، بنگریم.

کما این که مسلمان‌ها، مفسرین اسلام خیلی اشتباه کردند برای اینکه معصومانه نگاه نکردند. اگر معصومانه نگرش دقیق و عمیق به قرآن بشود، هیچ اشکالی حتی از نظر لفظی هم نمی‌توان به قرآن وارد کرد چه برسد به معنا.

[از محتوای کلام شما فهمیده می‌شود که تجدید نبوت بر اساس تحریفاتی است که در کتب آسمانی قبل انجام شده است، و علت اصلی تجدید نبوت این است.]

علت اصلی تجدید نبوت و شرایع، ابتلاء و آزمایش است

نخیر، من این حرف را نردم. «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا وَكَو شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» (مائده، ۴۸) این تجدید شریعت و منهاج برای ابتلاء است؛ ولیکن این ابتلاء در شریعت قرآن تا آخر زمان تکلیف [..].

[یعنی تحریف کتب قبلی هیچ نقشی در تجدید نبوت ندارد؟]

نقش دارد ولی نقشی اصلی نیست. نقش اصلی ابتلاء است و نقش فرعی این است که، این انجیل و تورات که آمده [..] نقش اصلی فقط در پنج کتاب آسمانی است، در بقیه‌ی کتاب‌های آسمانی که ۱۳۱ کتاب آسمانی است منهای پنج‌تا، همه‌ی آن کتاب‌های فرعی، بیانگر مطالبی است که در کتاب‌های اصلی تورات و انجیل تحریف شده، عوض شده، کم شده یا زیاد شده.

بنابراین «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا» شامل پنج طایفه است، که پنج ولایت عزم است، ولیکن کتاب‌های سلیمان و داوود و اشعیا (علیهم السلام) این کتاب‌ها بیانگر است، یعنی نقش آن کتاب‌ها، تبیین تحریفات است که در کتاب‌های اصلی شده است. پس دو بخش است؛ که یک بخش «شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا» در کل شرایع پنج‌گانه است و...

[پس این‌که خدا وعده حفظ درباره تورات و انجیل نداده برای این است که ابتلاء و آزمایش بکند]...

بله، چند علت دارد که عرض کردم، یک دلیل این است که خدا خودش بیان کرده است که در خود تورات و در خود انجیل اگر دقت کنند معلوم می‌شود که مُحَرَّف و غیر محرف چیست. اگر هم معلوم نشود، در کتاب‌های بعدی بیان شده و اگر بیان نشود اهل تورات و انجیل مجبور شوند، بعد از این‌که برای آن‌ها معلوم شد که کتاب‌های تورات و انجیل تناقض دارد، و بعد از این‌که معلوم شد که باید حجت بالغه باشد؛ پس بنابراین دو مبنا باید بگردند به دنبال کتابی دیگر که اصلاً مُحَرَّف (تحریف شده) نیست، و آن کتابِ دیگر فقط قرآن است.

قرآن در کلِّ ابعاد مُهِيمِن است

هر چه در قرآن دقت و بررسی کنند می‌بینند که قرآن در کلِّ ابعاد مُهِيمِن (حاکم و نگهبان) است؛ مثلاً در سوره‌ی ق فرموده است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ» (ق، ۳۸). چرا این را فرمود؟ این اشاره به سفر تکوین دارد. در سفر تکوین در تورات است که خدا آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید بعد خسته شد!! پس «وما مسنا من لغوب» مهیمین است بر تورات. بنابراین قرآن اگر مُحَرَّف باشد، کلِّ کتب آسمانی تبیین نشده است. برای این‌که کتاب‌های صحیح بعدی است که تحریفات را باید بیان کند. و حالا که کلِّ کتاب‌های آسمانی تحریف شده، حتی انجیل که آخرین کتاب آسمانی است هم تحریف شده، آیا اگر کتاب بعدی هم که قرآن است؛ تحریف شده باشد پس حجت بالغه‌ای اصلاً نداریم.



پس وجودِ حجتِ بالغه در وحیِ آخرین لازم است. اگر وحیِ آخرین تحریف شده باشد پس اولاً حجتِ بالغه نداریم، ثانیاً کتاب‌های قبلی هم تبیین نشده که کجا تحریف شده و کجا نشده. چون همه نمی‌توانند بفهمند. آیا همه‌ی یهودیان و نصرانی‌ها می‌توانند بفهمند؟ روی آن عشق و علاقه‌ای که به تورات و انجیل دارند اصلاً دقت نمی‌کنند.

### [سؤال نامفهوم]

در باره انبیاء اولوالعزم ابتلاء است. اما در مورد انبیاء غیر اولوالعزم تشریح و تبیین است. مثل نهج البلاغه که در برابر قرآن مثل تفسیر است، البته تفسیر صحیح قرآن است. البته که کتابی در برابر قرآن نیست؛ ولیکن قرآن در مقابل انجیل این‌طور است. قرآن در برابر تورات و انجیل، اولاً ناسخ است، ثانیاً مبین تحریفات است. ولی نهج البلاغه و روایات نه ناسخ است نه مبین.

[پس آیا این حرف درست است که اگر بر فرض محال در کتب آسمانی قبل، تحریف صورت نمی‌گرفت، باز هم امکان داشت که پیامبر خاتم بیاید، چون محور اصلی ابتلا است؟]

بله، «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا» چون بُعد اصلی ابتلاء است، منتها ابتلا تا زمان نزول قرآن انتها پیدا کرد، و کلّ مکلفان، الی یوم القیامة مأمور به قرآن هستند. و اگر قرآن تحریف شده بود؛ تمام شرایع خراب می‌شد، آن وقت هیچ حجتِ بالغه‌ای اصلاً نبود، تکلیف نبود، معجزه نبود، دلیل قطعی ربانی نبود، و تمام مکلفان خالی از کتاب آسمانی بودند.

[در زمان خود حضرت مسیح (علیه السلام) وقتی انجیل نازل شد، مدتی نگذشت که انجیل تحریف شد، و در واقع حجت بالغه از بین رفت، خدا می‌توانست آنرا نگه دارد تا پیامبر اولوالعزم بعدی بیاید که این کتابها از تحریف محفوظ بمانند]

اولاً و ثانياً؛ در خود انجیل اگر نگرش صحیح بشود، اهل نظر صحیح می فهمند که کدام اصلی است و کدام فرعی است. و این ۶۰۰ سالی که بین پیغمبر اسلام و مسیح فاصله بود، در این ۶۰۰ سال حجّت بوده است؛ یعنی بیانگران این که چه چیزهایی تحریف شده و چه چیزهایی تحریف نشده، از علما بوده اند. ولیکن اکثریت با غیر این ها بوده اند. بنابراین تکلیف سخت تر بوده، چون حجت بالغه بوده ولی یافتن حجّت بالغه سخت تر از زمان پیغمبر بوده.

[از کجا می توانستند بدانند که کدام انجیل درست و کدام تحریف شده است؟]

ببینید، آن هایی که اصلاً نشنیده اند اصلاً مکلف نیستند، ولیکن اصولاً شرایع ولایت عزم اصلی، جهانی است، منتها مبلغین باید تبلیغ کنند. اگر تبلیغ نکردند دو تکلیف است؛ یکی: مبلغین باید تبلیغ کنند، و دیگر این که مکلفین باید پی جویی کنند. از طرف مکلفین پی جو شدن است و از طرف مبلغین تبلیغ است. بنابراین اگر مکلفین پی جویی نکردند و اگر مبلغین تبلیغ نکردند، هر دو مقصر هستند. یعنی کسانی که در بُعد تقصیر نا آگاه هستند، البته قصور مطلق نداریم: «لَنَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء، ۱۶۵)، رُسل حجّت هستند، بعد از رسل یا در زمان رسل اگر مبلغین در تبلیغ کوتاهی کردند، و مکلفین در پی جویی کوتاهی کردند، این ها یا مقصر هستند یا معاندند. بله سخت است البته، در زمان فِتْرَة (مأئده، ۱۹) مدتی که بعد از حضرت مسیح (علیه السلام) پیامبری نیامد تا زمان رسول خاتم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) که ۶۰۰ سال بینشان فاصله بود، در این ۶۰۰ سال حجّت بالغه ی بود ولی پیدا کردن آن سخت بود. خوب تکلیف یا سخت است یا آسان است. اما این تکلیف سخت را مبلغین و مکلفین درست انجام ندادند، بنابراین بین قاصر و مقصر هستند.